



University of Tehran Press

Comparative Law Review

Homepage: <https://jcl.ut.ac.ir>

Online ISSN: 2423-3404

Volume: 16, Issue: 2
Autumn & Winter
2025-2026

A comparative study of the rule of "Erq Zalim" in Imamiyah jurisprudence and "Commitment to non-recognition of the situation caused by a serious violation of the jus cogens" in international law

Seyyed Mohsen Ghaemi Kharegh¹ | Mohammad Saleh Taskhiri²

Mehdi Khabbaz³

1. Assistant Professor, Department of Human Rights and Environmental Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. Email: sm_ghaemi@sbu.ac.ir
2. Assistant Professor, Department of International Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran. Email: ms.taskhiri@qom.ac.ir
3. Level 4 student of Jurisprudence and Usul, Islamic Jurisprudence, Law and Jurisprudence Complex, Qom Seminary, Qom, Iran. Email: khabbazmahdi20@gmail.com

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article	The issue of recognition in international law or the acquired rights respected in Imamiyah jurisprudence, as a governing principle, seeks to legally punish violators of fundamental principles and peremptory rules in jurisprudence and international law, and by confronting the violator with the rejection of the intention, it invalidates the situations arising from oppression or serious violations of peremptory rules. The goal of this descriptive-analytical study, using jurisprudential and legal sources, is to conduct a comparative study of the rule of Erq zalim and the commitment not to recognize the situation resulting from a serious violation of a peremptory rule in terms of the principles and scope of coverage and the executive effects of these two legal institutions, which can be effective in better understanding the principles of international responsibility and obligations in different legal systems and strengthening justice at the national and international levels. The findings show that these two concepts, despite some commonalities, including the preventive-punitive nature of violating the mandatory rule and the occurrence of oppression, have some differences in terms of scope, including the broad scope of Erq zalim due to its focus on the oppressive act, which can go beyond violating legal obligations.
Received: 2025/07/26 Received in revised form: 2025/11/11 Accepted: 2025/12/22 Published online: 2025/12/22	
Keywords: <i>Erq zalim, International law, Imamiyah jurisprudence, Jus cogens, The Obligation of Non-Recognition of an Unlawful Situation.</i>	
How To Cite	
DOI	
Publisher	Ghaemi Kharegh, Seyyed Mohsen; Taskhiri, Mohammad Saleh; Khabbaz, Mehdi (2025). A comparative study of the rule of "Erq Zalim" in Imamiyah jurisprudence and "Commitment to non-recognition of the situation caused by a serious violation of the jus cogens" in international law. <i>Comparative Law Review</i>, 16 (2), 669-693. DOI: https://doi.com/10.22059/jcl.2025.398395.634785 10.22059/jcl.2025.398395.634785 The University of Tehran Press.





مطالعه تطبیقی قاعده «عرق ظالم» در فقه امامیه و تعهد به عدم شناسایی

وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره در حقوق بین الملل

سیدمحسن قائمی خرق^۱ | محمدصالح تسخیری^۲ | مهدی خباز^۳

۱. نویسنده مسئول؛ استادیار، گروه حقوق بشر و محیط زیست، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

رایانامه: sm_ghaemi@sbu.ac.ir

۲. استادیار گروه حقوق بین الملل، دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: ms.taskhiri@qom.ac.ir

۳. طلبه سطح چهار فقه و اصول، مجتمع فقه، حقوق و قضای اسلامی، حوزه علمیه قم، قم، ایران. رایانامه: khabbazmahdi20@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۴ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۸/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱ تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱ کلیدواژه‌ها: تعهد به عدم شناسایی وضعیت غیرقانونی، حقوق بین الملل، عرق ظالم، فقه امامیه، قواعد آمره.	موضوع شناسایی در حقوق بین الملل یا حق‌های مکتسبه مورد احترام در فقه امامیه، به نحوی به عنوان اصل حاکم، در پی تنبیه حقوقی متجاوزان به اصول بنیادین و قواعد آمره در فقه و حقوق بین الملل بوده، از طریق مواجه کردن متجاوز با «تقیض مقصود»، وضعیت نشأت یافته در اثر ظلم یا نقض جدی قواعد آمره را بلااعتبار فرض می نماید. بر این اساس، هدف اصلی نگارندگان پژوهش حاضر که با روش توصیفی-تحلیلی و با بهره گیری از منابع فقهی و حقوقی نگاشته شده، بررسی تطبیقی قاعده «عرق ظالم» و «تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره» از حیث مبانی، دامنه شمول و آثار اجرایی این دو نهاد حقوقی است که می تواند در درک بهتر مبانی مسئولیت و تعهدات بین المللی در نظام های حقوقی مختلف و تقویت عدالت در سطح ملی و بین المللی مؤثر باشد. یافته ها نشان می دهد که این دو مفهوم، با وجود برخی اشتراکات از جمله ماهیت پیشگیرانه-تعقیبی نسبت به نقض قاعده آمره و وقوع ظلم، از حیث گستره واجد برخی تفاوت ها هستند؛ برای نمونه، گستردگی دامنه شمول قاعده فقهی عرق ظالم به واسطه تمرکز بر فعل ظالمانه که می تواند فراتر از نقض تعهدات قانونی عمل کند.
استناد	قائمی خرق، سیدمحسن؛ تسخیری، محمدصالح؛ خباز، مهدی (۱۴۰۴). مطالعه تطبیقی قاعده «عرق ظالم» در فقه امامیه و تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره در حقوق بین الملل. <i>مطالعات حقوق تطبیقی</i>، ۱۶ (۲)، ۶۶۹-۶۹۳ DOI: https://doi.com/10.22059/jcl.2025.398395.634785
DOI	10.22059/jcl.2025.398395.634785
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

مطالعات میان‌رشته‌ای فقه و حقوق بین‌الملل و بهره‌گیری از ظرفیت‌های مقارنه‌ای میان این دو ساحت، موضوعی است که کمتر به آن توجه شده است. برخی از قواعد و مفاهیم مشترک میان این دو زمینه موضوعی قابل طرح است که افزون بر دریافت نقاط اشتراک و افتراق، می‌تواند به توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل کمک کرده، در راستای اهداف منشور ملل متحد و فراگیری عدالت به کار گرفته شود. همچنان که می‌تواند از تضادهای موجود و پای‌گرفته در فقه و حقوق بین‌الملل بکاهد و زمینه را برای دستیابی به نقاط مشترک و هم‌گرایی حقوقی فراهم سازد. در همین راستا، این نوشتار براساس این سؤال اساسی صورت‌بندی شده است که چه نسبتی میان قاعده فقهی عرق ظالم در فقه امامیه با تعهد به عدم شناسایی وضعیت غیرقانونی در حقوق بین‌الملل وجود دارد؟ با وجود قرابت‌های بسیار درهم‌تنیده میان این دو نهاد فقهی و حقوقی از حیث گستره، برخلاف آثار اجرایی، به نظر می‌رسد تفاوت‌هایی نیز میان آنها وجود داشته باشد.

پیش از ورود به قسمت‌های دیگر این مقاله، ضروری است که دو نقطه کانونی مفهومی در این دو نهاد، یعنی قاعده آمره و ظلم، مورد بررسی قرار گیرد. در توضیح قاعده آمره نیز گفتنی است که در هرم هنجارهای حقوق بین‌الملل، قواعد حقوقی بین‌المللی دارای ارزش‌های مختلفی هستند. آنچه که در رأس این هرم قرار دارد، دسته‌ای از قواعد حقوقی بین‌المللی است که «قواعد آمره» نامیده می‌شود. قواعد آمره به مجموعه‌ای از قواعد حقوقی اطلاق می‌شود که مورد پذیرش تمام جامعه بین‌المللی است و آن‌چنان نظم حقوقی بین‌المللی به آنها وابسته است که آسیب دیدن آن به آسیب دیدن کل شاکله ساختاری حقوق بین‌الملل منجر می‌گردد (Allain, 2021: 86). قواعد آمره بنیان‌های حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌آید و آسیب دیدن آنها، تمامی قواعد مادون را نابود ساخته یا تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ از این رو، نقض قواعد آمره، براساس حقوق بین‌الملل با هیچ عذر و بهانه‌ای قابل توجیه نیست. منع برده‌داری، توسل به زور، شکنجه، نسل‌زدایی و آپارتاید از مصادیق این قواعد امری حقوق بین‌الملل است (ILC, 2001: 283-284). در توضیح معنای ظلم نیز باید گفت تعریف دقیق‌تر، بازشناسی آن به «الظُّلمُ: أخذک حق غیرک» (Farahidi, 1988: 163) است که در آن، صاحب‌العین برای تعریف معنای ظلم، از دانش‌واژگان «أخذ» به‌عنوان مصداق بارز ظلم و نه فرد منحصر، «حق» و «غیر» استفاده می‌کند. بر این اساس، تحقق ظلم منوط به پیش‌فرض وجود «حق» و نیز غیریت میان فاعل و صاحب حق است. تعبیر «وضع الشيء فی غیر موضعه» (Johari, 1989: 1977; Ibn Faris, 1983: 468) از سوی برخی به‌عنوان تعریف اصلی ظلم (Ibn Ibbad, 1993: 32) استفاده شده است که بر اساس این دو تعریف، می‌توان ظلم را نه به نبود عدالت (رابطه عدم و ملکه)، بلکه به امری وجودی و یک فعل (وضع) تعبیر کرد. برخی تعبیر دیگر،

همانند عبارت ابن فارس با قید تعدی همراه است.^۱ در این میان تعبیر دیگری به کار رفته است؛ ازجمله تعریف ظلم به نقص^۲ و به تجاوز و تصرف در ملک غیر (Ibn Athir, 1988: 161; Ibn Manzur, 1993: 373).

به هر روی، ظلم بر اساس «جامع» تعاریف پیش گفته، مستلزم نادیده انگاشتن موضع یک شیء (یا همان حدود یک چیز یا حقوق) است که حسب مؤدای برخی روایات (Hurr Amili, 1989: 14-16) خداوند برای هر چیزی حدی قرار داده است (حدودالله). البته در مواردی شارع به نظر عقل و سیره عقلا در تشخیص مصادیق ظلم اعتبار داده است؛ از این رو، نظر عرف و عقل و عقلا و غیره، در مورد مصادیق ظلم تا وقتی مورد اعتبار شارع نباشد، فاقد حجیت معتبر خواهد بود. در برخی نگاه‌ها، «تطبیق فتوا یا نظر حقوقی، با عدل و ظلم، و عادلانه یا ظالمانه بودن آن، دیگر با حقوق دان یا فقیه نیست، عرصه عمومی یا عقل جمعی، یا اجماع و دکتین، بهتر می‌تواند مصادیق را در جامعه و در مناسبات و روابط اجتماعی، شناسایی و معرفی کند» (Asghari, 2009: 171).

در نهایت نیز ذکر این نکته لازم است که علامه طباطبایی به درستی در تفسیر آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» می‌نویسد: «ظلم اگرچه در معنای تجاوز و تعدی به حقوق اجتماعی افراد متبلور است، ولی مردم معنای گسترده‌تری از ظلم فهمیده‌اند و هرگونه مخالفت با قانون، سنت جاریه، اوامر مولوی و ارشادی شارع مقدس را نیز ظلم می‌دانند؛ حتی اگر این مخالفت‌ها از روی جهل یا سهو و نسیان واقع شود؛ برای مثال مردم شخصی را که دستورات طبی و بهداشتی مربوط به خود را رعایت نمی‌کند، ظالم به خودش می‌دانند» (Tabataba'i, 1981: 200).

نسبت به پیشینه تحقیق، آثاری فقهی ازجمله مقاله «مبانی و کاربرد قاعده فقهی «عرق ظالم» (Tavallai, 2013) در پی اثبات قاعده و تفاوت آن با «علی‌الد» و «احترام» است. پایان‌نامه حوزوی «مبانی و کاربرد قاعده عرق ظالم با تأکید بر مصادیق جدید» (Pour-Hessari, 2024) نیز به مسائلی از قبیل ساخت‌وسازهای غیرمجاز، کشف معادن پرداخته است. ازجمله وجوه تمایز این اثر با آثار پیشین این است که تاکنون آثار محدود نگاشته شده در حوزه قاعده عرق ظالم، توجهی به آثار فراحقوق خصوصی این قاعده نداشته، صرفاً آن را در روابط بینافردی تحلیل کرده‌اند. نسبت به آثار نگاشته شده در حوزه حقوق بین‌الملل نیز می‌توان به تنها اثر منتشر شده با عنوان «تعهد به عدم مساعدت به حفظ وضعیتی که در نتیجه نقض یک قاعده امره حقوق بین‌الملل عام ایجاد شده است» (Momtaz et al., 2018) اشاره کرد.

۱. «...وَضَعَ الشَّيْءَ غَيْرَ مَوْضِعِهِ تَعْدِيًّا...» (Ibn Faris, 1983: 468).

۲. «أصل الظلم نقصان الحق» (Askari, 1979: 226).

۳. برای مثال در تاج العروس آمده است: «الظُّلْمُ، بِالضَّمِّ: التَّصَرُّفُ فِي مَلِكِ الْغَيْرِ وَ مُجَاوَزَةُ الْحَدِّ، قَالَ الْمَوَائِدُ» (Zubaidi, 1993: 448).

که موضوع مورد بررسی در آن، امکان سنجی طرح معیار «منافع مردمان تحت اشغال» در ارزیابی مشروعیت اعمال اداری و اجرایی مقامات غیرقانونی حاکم بوده و به ابعاد تعهد به عدم شناسایی وضعیت غیرقانونی و مستندات آن پرداخته است.

در نوشته پیش‌آیند، در قسمت نخست به بررسی قاعده فقهی عرق ظالم (اعم از مفهوم، مستندات و گستره دلالتی) و در قسمت دوم به مفهوم، جایگاه تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره و احکام آن در حقوق بین‌الملل پرداخته می‌شود و در قسمت نتایج نیز دستاوردهای تطبیقی این دو مفهوم طرح خواهد شد.

۲. قاعده عرق ظالم

قاعده عرق ظالم به‌عنوان قاعده‌ای جامع (Tusi, 1979: 351) از جمله قواعدی است که کاربری آن محدود به یک باب فقهی خاص نبوده، در مسائل مختلف فقهی همچون مزارعه^۱ (Tusi, 1967: 268)، عاریه^۲ (Tusi, 1967: 55)، صدق [مهریه] (Tusi, 1967: 280)، حجر^۳ (Tusi, 1967: 252)، اجاره (Hilli, 1993: 99) و غصب (Tusi, 1986: 410) استفاده شده است. در این قسمت، نخست، به مستندات قاعده و پس از آن به هنجارهای حقوقی برآیند از این قاعده به‌منظور مقارنه حکمی با «تعهد به عدم شناسایی وضعیت‌های غیرقانونی در حقوق بین‌الملل» پرداخته خواهد شد. پیش‌تر ذکر این نکته ضروری است که مضمون قاعده «يعامل المکلف بتقیض مقصوده»^۴ (مقابله دادن مکلف به نقیض مقصودش) می‌تواند فلسفه چنین قاعده‌ای قرار گیرد؛^۵ همچنان که در حقوق، به اصل منع استناد به عمل خلاف قانون خود در ادعا و دفاع تعبیر می‌شود و بر اساس آن، خطاکار نمی‌تواند به شرارت خود استناد کرده، از عمل خطای خود منتفع گردد (worster, 2013: 5).

۱. عقدی است که به‌موجب آن زمین به طرف دیگر داده می‌شود که در آن زراعت کند و حاصل را بین خودشان تقسیم نمایند (Tusi, 1967: 253; Shahid Thani, 1989: 273).

۲. عقد جایزی که ثمره آن جواز انتفاع از عین به‌طور رایگان با بقای عین می‌باشد (Jāmi' al-Maqāṣid, 1993: 384; Najafi, 1983: 45).

۳. در اصطلاح، به معنای «ممنوع کردن کسی از تصرف در مال خود» است (Tusi, 1967: 281).

۴. See: Hilli, 1992: 230; Fakhr al-Muhaqqeqin, 1967: 569; Tabasi, 1996: 215.

۵. شهید اول این قاعده را با عنوان «المعارضة بتقیض المقصود واقعة فی مواضع» مطرح کرده است (Shahid Awal, 2019: 280).

۱.۲. مستندات قاعده عرق ظالم

قاعده عرق ظالم مستظهر به مستندات متعددی است که در ادامه به بررسی و امکان‌سنجی پشتوانگی آنها از این قاعده پرداخته می‌شود.

۱.۱.۲. روایت

عنه (محمد بن احمد بن یحیی) عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّرَّاورِدِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَمَّنْ أَخَذَ أَرْضًا بِغَيْرِ حَقِّهَا وَبَنَى فِيهَا قَالَ يَرْفَعُ بِنَاءَهُ وَ يُسَلِّمُ التُّرْبَةَ إِلَى صَاحِبِهَا لَيْسَ لِعِرْقٍ ظَالِمٍ حَقٌّ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَخَذَ أَرْضًا بِغَيْرِ حَقٍّ كَلَّفَ أَنْ يَحْمِلَ تَرَابَهَا إِلَى الْمَحْشَرِ (Tusi, 1986: 294).

در طریق این روایت، محمد بن احمد بن یحیی به عنوان ثقه، جلیل‌القدر (Najashi, 1986: 184) توثیق^۲ شده و همچنین قاسانی (Tusi, 2006: 388) و منقری (Najashi, 1986: 184) نیز همگی توثیق شده‌اند؛ در خصوص سایر راویان نیز می‌توان گفت:

الف) قاسم بن محمد. وی به دو تعبیر، قاسم بن محمد اصبهانی و قاسم بن محمد قمی آمده که به اعتبار شهرهای مختلف محل زندگی او بوده است (Khoei, 1992: 47). در خصوص وی، با آنکه نجاشی افرادی را که از نظر وی ضعیف بودند، به صراحت «ضعیف» نام می‌برد (Najashi, 1986: 323, 328)، ولی درباره قاسم بن محمد، تعبیر «لم یکن بالمرضى»^۳ را به کار برده است (Najashi, 1986: 315). ابن غضائری نیز با آنکه در تضعیف افراد معروف است، ولی وی را به عنوان شاهد پذیرفته و در برخی موارد احادیث وی را معتبر شناخته است (Ibn Ghazairi, 1985: 65). همچنین، محقق خوئی می‌فرماید: با وجود معلوم نبودن وجه، ولی علامه حلی حکم به صحت طریق شیخ صدوق به سلیمان بن داوود داده است (Khoei, 1992: 46). بنابر مجموع این بررسی‌ها، می‌توان گفت که هیچ‌یک از آنها تصریح در تضعیف نداشته، می‌تواند دلالت کند که این قبیل روایات به صورت اولیه مورد پذیرش نیست، ولی به عنوان قرینه می‌توان از آن استفاده کرد. در این صورت بین کلام نجاشی و ابن غضائری تهافتی وجود نخواهد داشت. همچنین شاید وجه تصحیح طریق شیخ صدوق از سوی علامه، همان کلام ابن غضائری باشد که در برخی موارد (از جمله طریق شیخ صدوق به سلیمان بن داوود) می‌توان حدیث او

۱. همین روایت از طریق دیگری نیز نقل شده است: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ شَيْبَةَ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ قَالَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ...» (Tusi, 1986: 207).

۲. اعتماد کردن به شخصی در علم فقه برای نقل روایت، توثیق گفته می‌شود (Seventh edition. Beirut, 2002: 73).

۳. مورد رضایت نیست.

را پذیرفت. قاسم بن محمد جوهری هم از سلیمان بن داود منقری روایت می‌کند و مروی عنه او نیز علی بن محمد قاسانی است. هرچند جوهری توثیق خاصی ندارد، ولی کثرت نقل اجلا از او، سبب توثیق او می‌شود (Shubayri, 2001: 3719).

ب) عبدالعزیز بن محمد الدراوردی. هرچند در مورد وی توثیق خاصی وجود ندارد، ولی محقق خوئی به قرینه سلیمان بن داود منقری، حکم به صحت ایشان داده است (Khoei, 1992: 37). به این ترتیب، نمی‌توان حکم به تضعیف این طریق کرد^۱، به نحوی که حتی اگر تصحیح قاسم بن محمد ثابت نشود، عمل اصحاب (Tusi, 1967: 259; Ansari, 1990: 393; Tabarsi, 1989: 621; Hilli, 1993: 143; Ibn Idris, 2008: 106; Fakhr al-Muhaqqeeqin, 1967: 272) و شهرت^۲ تعبیر «لیس لعرق ظالم حق»، جای شکی برای جبران ضعف سند این روایت و عمل به این طریق باقی نمی‌گذارد؛ همچنان که صاحب مفتاح الکرامه، این روایت را به مشهور (Amili, 1998: 467) و محقق اردبیلی، ثبوت و پذیرش این روایت را به همه فقها نسبت می‌دهد (Moghaddis Ardebili, 1982: 11; Na'ini, 2000: 160; Hussaini Shahroudi, 2000: 23).

۲.۱.۲. دلیل عقل و بنای عقلاء

آیت‌الله مکارم شیرازی در خصوص این قاعده می‌نویسد: «این قاعده قبل از اینکه شرعی باشد، عقلایی است که عقلاء در کارهای خود به آن استناد می‌کنند» (Makarem, 1991: 109). صاحب ریاض نیز این قاعده را عقلایی دانسته، پیش از اثبات استناد شرعی این قاعده، مستند عقلایی آن را مقدم می‌دارد (Tabataba'i, 1997: 308). مقدس اردبیلی نیز دلالت این قاعده را عقلی و نقلی می‌داند؛ چراکه تصرفات و آثاری که شخصی با اجازه و إذن دیگری در زمین او انجام می‌دهد، احترام دارد و در مقابل کسی که ظالمانه در زمین دیگری تصرف کرده باشد، اموال او احترامی ندارد (Moghaddis Ardebili, 1982: 117-118). بنابراین، می‌توان گفت که روایت‌های وارده نیز ارشاد^۳ به همان حکم عقل، و امضای همان سیره عقلایی است.

۱. هرچند در برخی نوشته‌ها، حکم به تضعیف روایت داده و با شهرت آن را تصحیح کرده‌اند (Tavallai, 2013: 99).

۲. به مشهور بودن عمل به روایتی نزد فقها و استناد آنان به آن در مقام فتوا، شهرت عملی گفته می‌شود که یکی از کاربردهای آن، جبران ضعف سند یک روایت در مقابل عمل به آن روایت است (Hāshemi, 1962: 759).

۳. حکم ارشادی در برابر حکم مولوی به حکمی اطلاق می‌شود که نه به انگیزه برانگیختن مکلف بر فعل مأموریه یا ترک منهی عنه، که به انگیزه صرف ارشاد و هدایت او به مصلحت موجود در مأموریه یا مفسده موجود در منهی عنه از سوی شارع مقدس صادر می‌گردد، مانند اوامر و نواهی پزشک نسبت به بیمار (Husayni, 1979: 84).

۲.۲. مدلول قاعده

پیش از ورود به مدلول قاعده، ضروری است که به سبک‌های خوانش عبارت «لیس لعرق ظالم حق»^۱ و تعیین قرائت مدنظر این نوشتار که در تحلیل محتوایی این قاعده نیز دارای اثر بخصوصی است، پرداخته شود؛ توضیح آنکه، این عبارت به دو صورت در کلام فقها آمده است.

صورت نخست: چنانچه «عرق» مضاف‌الیه برای «ذی» باشد و به واژه ظالم اضافه نشده باشد، در این صورت ظالم:

[حالت یکم] صفت برای ذی (مضاف محذوف) خواهد بود؛ در این صورت صاحب موضوع غصب که همان غاصب است، ظالم شناخته می‌شود و نسبت دادن ظلم به آن نیازی به مجاز^۲ ندارد و نسبتی حقیقی است. [حالت دوم] اگر صفت برای عرق باشد، در این صورت، مجاز رخ می‌دهد؛ چراکه موضوع غصب، متصف به ظلم نمی‌شود، بلکه غاصب ظالم است.

صورت دوم: به عقیده مرحوم رضی، چنانچه «عرق» مضاف، و مضاف‌الیه آن «ظالم» باشد [بدون نیاز به تقدیر ذی]، این صورت از محل بحث قاعده خارج و مفادی اشتباه دارد؛ چراکه معنای قاعده با توجه به این صورت بدین گونه است که شخص ظالم مالک حقیقی چیزی باشد و با این حال، در آن شیء حقی نداشته باشد؛ چراکه شخصی ممکن است به دلیل دیگر ظالم بوده، متصف به ظلم شده باشد، ولی این دلیل نمی‌شود که در اموال خود حقی نداشته باشد. البته در صورتی که گفته شود هیچ حقی در عرق شخصی که آن را از روی ظلم به دست آورده است، ندارد؛ در این صورت، معنا حقیقی است و اشکالی هم وجود ندارد (Sharif al-Radi, 2001: 241).

صورت سوم: در صورتی که «عرق» با تنوین خوانده شود و «ذی» مضاف برای «ظالم» باشد: «لیس لعرق ذی ظالم حق» (Tusi, 1967: 268)؛ در این صورت، معنای عبارت چنین می‌شود: برای درختی که صاحب ظالم دارد، حقی نیست. این، شبیه به حالت یکم از صورت یکم است، ولی با این تفاوت که تنها جایی را شامل می‌شود که غاصب مالک حقیقی درخت بوده، ولی از باب غصب کردن زمین، متصف به ظلم شده است. از این رو، درجایی که غاصب هم زمین و هم درخت را به صورت غصبی کاشته است، شامل نمی‌شود و این تحلیل، خلاف مقتضای شمولیت قاعده است.

۱. به نقل از ابن ادریس حلی: به جای لام، حرف با ذکر شده که در این صورت یا اشتباه در نسخه و تصحیف بوده و یا به معنای لام آمده است (Ibn Idris, 2008: 132).

۲. مجاز یا نسبت مجازی در جایی گفته می‌شود که لفظ به سبب وجود قرینه‌ای، در غیر از معنای حقیقی خود که برای آن وضع شده، به کار رفته است (Murawwij, 1991: 466). در مقابل آن، نسبت حقیقی است که لفظ در معنای خود استعمال می‌شود.

به نظر می‌رسد به دلیل شمولیت این قاعده، صورت یکم مد نظر بوده است. حالت یکم این صورت نیز به دلیل حقیقی بودن معنای آن، بر حالت دوم ترجیح دارد.^۱

از حیث تحلیل روش‌شناختی، شیوه استناد فقها به این قاعده برای استخراج احکام شرعی جزئی، گاهی به منطوق^۲ و گاهی به مفهوم^۳ قاعده [مفهوم وصف ظالم در متن قاعده] بوده است. باید توجه داشت که کاربست این قاعده در باب غصب به صورت حصر به برخی موارد خاص، خلاف اطلاق روایت است (Tusi, 1986: 409)؛ همچنان که سه لفظ «عرق»^۴، «ظالم» و «حق» در روایت نکره بوده، وجود آن در سیاق نفی، دلالت بر عمومیت دارد (Khorasani, 1988: 217). از این رو، گستره روایت نسبت به هر عرقی، اعم از اینکه زمین باشد یا درخت و یا اشیای دیگر، شمولیت دارد (Tusi, 1986: 409) و فرقی در تصرف در اصل یا منفعت عرق وجود ندارد. علاوه بر این، با توجه به غلبه اموال در زمان صدور روایت و موضوع روایت که زمین است یا درخت، نمی‌توان موضوع عرق را تنها به اشیای مادی منحصر دانست، بلکه حق‌های معنوی را نیز شامل می‌شود. همچنین کسی را که از ابتدا متصف به ظلم باشد یا اینکه در ابتدا غیرظالم بوده، ولی بعد از مدتی ظالم شمرده شود، نیز شامل می‌شود. البته مفهوم واژه ظالم، باعث محدودیت قاعده شده، درجایی که شخص بدون ظلم در زمین حقی پیدا کرده است، این حق احترام دارد (Tusi, 1967: 280). اما از دیگر سو، شمولیت قاعده نسبت به واژه حق و نفی هرگونه حقی از شخص ظالم، حتی مواردی را که قاعده ید^۵، اماره‌ای اولیه بر ملکیت وی باشد نیز نفی می‌کند (Ansari, 1993: 124).

به هر روی، می‌توان مدلول‌های قاعده را در دو حالت زیر مطرح نمود:

۱. هرچند صورت یکم نیز به دلیل در تقدیر گرفتن واژه ذی، خلاف اصل است، ولی اولاً در حالت دوم نیز واژه ذی در تقدیر است و ثانیاً در صورت دوم، علاوه بر در تقدیر گرفتن، مجاز نیز رخ داده است که اصل بر عدم مجاز است؛ از این رو، حالت یکم در صورت یکم متعین می‌شود.

۲. در جایی کاربرد دارد که فقط از مدلول لفظ و بدون توجه به چیزهای دیگر، معنایی فهم شود (Murawwij, 1991: 466).

۳. به معنایی گفته می‌شود که از لفظ به صورت تلویحی و اشاره - و نه به صورت تصریح - استفاده شود که از اجزای جمله مانند وصف، شرط و غایت در آن به دست می‌آید (Murawwij, 1991: 439).

۴. منظور از دانش واژه «عرق»، هر چیزی است که شاخ و برگ‌هایش از ریشه‌اش گرفته شده، رشد کند (Farahidi, 1988: 152). بر همین اساس، یکی از معانی حقیقی آن، تولد شیء از شیء دیگری است (Ibn Faris, 1983: 283). در برخی موارد، به درخت کاشته شده یا زمینی که در آن درخت کاشته شده نیز عرق اطلاق شده است: «وإنما العرقُ المَعْرُوسُ، أو المَوْضِعُ المَعْرُوسُ فیه» (Zubaidi, 1993: 324). فقها نیز با توجه به معنای لغوی، عرق را به هر چیزی که بدون اجازه از آن استفاده شود، فهم نموده‌اند (Ansari, 1993: 124).

۵. مدلول این قاعده، آن است که اگر شخصی مالی را در دست داشته باشد، معلوم می‌شود خود او مالک آن است نه غیر (Shahrakānī, 2008: 49).

الف) استفاده از مال غصبی از سوی غاصب، از ابتدا بوده است؛ مانند کلام شیخ طوسی درباره شخصی که زمینی را غصب کند و در آن درخت بکارد (غرس کند)، بر او واجب است که آن درختان را منتقل کند و زمین را خالی از درخت به صاحبش بازگرداند. این حکم بر اساس فرموده پیامبر (ص) است: «لیس لعرق ظالم حق». همچنین بر غاصب واجب است که اجرت المثل زمین را از زمان تصرف (قبض) تا زمان بازگرداندن (رد) بپردازد، زیرا منافع زمین با غصب ضمانت می‌شود. علاوه بر این، غاصب باید خسارتی را که به دلیل کندن درختان به زمین وارد شده است، جبران کند و زمین را به حالت اولیه‌اش بازگرداند (Tusi, 1967: 72). همچنین اگر بازگرداندن مال مغضوب مستلزم ضرر به غاصب باشد، مانع جریان این قاعده نخواهد بود؛ همان‌گونه که امین‌الاسلام می‌فرماید: «اگر کسی ساجی (تخته یا الوار چوبی) را غصب کند و بر روی آن بنایی بسازد، یا تخته‌ای را غصب کرده و آن را در کشتی‌ای به کار ببرد، بر او واجب است که آن را بازگرداند؛ فرقی نمی‌کند که بازگرداندن آن مستلزم خراب کردن بنایی باشد که در ملک خود ساخته است یا خیر. این حکم بر اساس فرموده پیامبر اسلام (ص) است: «لیس لعرق ظالم حق» (Tabarsi, 1989: 621). شیخ طوسی نیز در تعلیل مسئله فرموده است: «پیامبر اکرم ص حقیقت عرق در روایت «لیس لعرق ظالم حق» را بیان نکرده است، از این رو مقصود ایشان هر چیزی که از روی ظلم به دست بیاید، می‌باشد. در تخته‌ای که به صورت غصبی در کشتی نیز به کار رفته است، داخل در روایت است» (Tusi, 1986: 410).

علامه حلی در مورد زمینی که غصب شده و در آن درختی کاشته شده است، مالک زمین را دارای حق الزام غاصب به کندن درختان می‌داند. اگر هم کندن سبب ضرری به غاصب شود، اشکالی بر آن وارد نمی‌دانند و بعد از استناد به قاعده فقهی عرق ظالم، در تعلیل آن می‌فرماید: «رها کردن (یا کاشت) زراعت در زمین دیگری بدون إذن او ظلم است، پس ارتکاب آن جایز نیست. و وقتی غاصب متعدی باشد، تفاوتی بین ضرر زیاد و کم در حق او وجود ندارد» (Hilli, 1993: 293-294). البته شهید ثانی حکم به کندن درختان از سوی مالک را - هر چند ضرری به غاصب وارد شود - بعد از امتناع کردن خود غاصب از کندن درختان، بیان می‌کند (Shahid Thani, 1992: 240).

به عبارت گسترده‌تر، گاه اجرای قاعده عرق ظالم با قواعد فقهی دیگر، همانند احترام، لاضرر، علی‌البد و تسلیط تعارض یافته و این دسته دوم از قواعد، جانب غاصب را گرفته، از تخریب اموال او جلوگیری می‌کند. در حل این تعارض، گفتنی است که تمام قواعد متعارض بیان شده در صورتی جریان می‌یابند که موضوع آنها مشروع و عقلایی بوده، از راه ظالمانه و غاصبانه به دست نیامده باشد؛ بر همین اساس، قاعده عرق ظالم، حاکم^۱ بر قواعد یادشده بوده و عقد الحمل قواعد دیگر را مضیق می‌کند. قاعده فقهی

۱. توضیح اینکه نظارت و تفسیر یک دلیل از طریق دلیل دیگر «حکومت» نامیده و به دلیل تفسیرکننده، حاکم گفته می‌شود.

«الغاصب یؤخذ باسحق الاحوال» نیز می‌تواند بیانگر حاکم بودن قاعده عرق ظالم بر دیگر قواعد باشد؛ هر چند مفاد این دو قاعده در همه موارد یکی نیست (Makarem, 1991: 109) و قاعده اخیر به دلیل نبود سند (آیه و روایت) مخالفانی داشته (Kashif al-Ghita', 2001: 36; Tarhini, 2006: 33; Khoei, 1997: 61-62)، ولی در کلام فقهای مشهور بوده (Kashif al-Ghita', 2001: 36) و از آن در موارد مختلف استفاده شده است (Shahid Thani, 1992: 326; Tabataba'i, 1992: 36-37: 212). همچنان که محقق نائینی این قاعده را عرفی و مرتکز در اذهان عرف می‌داند که هرچند مستند شرعی ندارد، ولی می‌توان از آن استفاده کرد (Na'ini, 2000: 598). افزون بر این، در تعارض میان قاعده عرق با قاعده لاضرر، گفتنی است که قاعده لاضرر برای امتنان بیان شده (Mazaheri, 1998: 1313) و در صورتی که با عدم اجرای قاعده عرق ظالم، حقی برای غاصب در نظر گرفته شود، ضرر به مالک اصلی وارد شده، این خلاف امتنان می‌باشد (Makarem, 1991: 109).

از دیگر هنجارهای منطبق بر قاعده عرق ظالم، آن است که در فرض وارد آمدن نقصان بر عین مغضوبه، غاصب ضامن پرداخت ارزش آن است؛ بی‌آنکه بتواند در این خصوص به مالک اصلی رجوع کند. فقها علت این حکم را قاعده‌ای اولیه می‌دانند که غاصب در چیزی که حقی ندارد، نباید تصرف کند. آنان بعد از بیان قاعده اولیه، روایت «لیس لعرق ظالم حق» را نیز نقل می‌کنند (Tabataba'i, 2007: 114). از دیگر هنجارهای مستظهر به قاعده عرق ظالم، آن است که چنانچه زمینی متعلق به مسلمانان باشد که قبلاً از طریق «احیاء» به ملکیت آنان درآمده باشد (نه خرید و...)، ولی فعلاً به حالت موات^۲ درآمده است، احیای آن برای هیچ‌کس صحیح نیست و با احیا و آباد کردن، ملک کسی نمی‌شود، بلکه همچنان متعلق به مالک یا ورثه اوست و مستند این حکم فرموده پیامبر (ص) است: «لیس لعرق ظالم حق» (Hilli, 1993: 363).

حالت دیگری که در آن فقها از قاعده عرق ظالم سخن به میان آورده‌اند، وضعیتی است که استفاده از مال غصبی از سوی غاصب، از آغاز با إذن، ولی در ادامه، بدون إذن بوده است؛ نظیر اتمام مهلت اجاره. در این خصوص، شهید ثانی می‌نویسد: «مستأجر درختان را در حالی کاشته است که می‌دانسته بعد از

(Hāshemī, 1962: 364) که به دو قسم تضییقی و توسعه‌ای، گاه در موضوع قضیه و گاه در محمول قضیه اعمال می‌گردد (Khoei, 1997: 194). در اینجا، دلیل حاکم (قاعده فقهی عرق ظالم)، محمول در قواعد فقهی دیگر را در صورت تعارض، ضیق کرده، قواعد دیگر تنها در صورتی جاری می‌شوند که موضوع آنها از راه مشروع ایجاد شده باشد. ۱. مقدار مالی که به‌عنوان جبران خسارات مالی یا بدنی که در شریعت برای آن اندازه‌ای مشخص نشده، به خسارت‌دیده پرداخت می‌گردد (Hāshemī, 1962: 354).

۲. به زمین‌های بی‌حاصلی گفته می‌شود که در اثر نبود آب و یا در اثر وجود نی و یا آب‌گرفتگی، قابل کشاورزی نباشد (Murawwij, 1991: 517).

اتمام زمان اجاره، دیگر حقی ندارد. از این رو بعد از اتمام اجاره، دیگر حقی نخواهد داشت و مالک می‌تواند درختان را مجاناً قلع کند. نظیر آنکه، اگر مستأجر بعد از اتمام اجاره، درختان را تازه در زمین بکارد» (Shahid Thani, 1992: 27). برخی دیگر از فقها، مستند به مفهوم قاعده عرق ظالم، چنین فتوا می‌دهند: «باقی گذاشتن درختان در مقابل اجاره‌المثل، بر مالک واجب است؛ چراکه در این صورت جمع بین حق مالک و مستأجر می‌شود؛ زیرا مالک، حق بر اصل زمین دارد و مستأجر، از اول مالک منفعت بوده است». آنان دلیل خود را قاعده عرق ظالم بیان کرده‌اند که مفهوم آن، دلالت بر وجوب ابقای درختان دارد (Fakhr al-Muhaqqeeqin, 1967: 271)؛ توضیح آنکه، مفهوم روایت، حالتی را که به صورت ظالمانه نباشد و از راه مشروع و عادلانه باشد شامل نمی‌شود. در این مورد هم مستأجر از ابتدا به صورت مشروع، درختان را کاشته است. قول سومی نیز از شیخ طوسی نقل شده است که مفهوم روایت «لیس لعرق ظالم حق»، ضمانت مالک را در صورت دستور به قلع درختان، ثابت می‌کند. بر این اساس، مالک تنها در دو صورت می‌تواند مستأجر را به کندن درختان در زمین وادار کند: ۱- قیمت درختان را به مستأجر بپردازد که در نتیجه زمین و تمام درختان مال او می‌شود. ۲- مستأجر را مجبور به کندن درختان کند، ولی تفاوت قیمت درختان سالم و کنده‌شده را به وی بپردازد (Tusi, 1986: 529).

۳. تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره

در این قسمت، معرفی تعهد و جایگاه آن در رویه قضایی و اسناد بین‌المللی و در نهایت احکام اقماری این تعهد مطرح خواهد شد.

۳.۱. معرفی تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره

در طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل در خصوص «مسئولیت دولت‌ها در قبال اعمال متخلفانه بین‌المللی» (مصوب ۲۰۰۱)، ماده ۱۹ به عدم به رسمیت شناختن وضعیت ناشی از نقض جدی قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی اختصاص یافت. در این ماده آمده است که نقض جدی را با دو معیار نقض فاحش و نظام‌مند می‌توان احراز کرد.^۱ بیست سال بعد کمیسیون با توسعه ادبیات این موضوع، در «پیش‌نویس نتیجه‌گیری‌ها در مورد شناسایی و پیامدهای حقوقی قواعد آمره حقوق بین‌الملل عمومی (قواعد آمره)» به تفصیل به این موضوع پرداخت.^۲ براساس نتیجه ماده ۱۹، «دولتها متعهد هستند که در پایان دادن به

1. Responsibility of States for Internationally Wrongful Acts 2001

2. See: ILC, Draft conclusions on identification and legal consequences of peremptory norms of general international law (jus cogens) 2022, s seventy-third session (A/77/10, para. 43), 2022, Part Two

وضعیتی که ناشی از نقض جدی قواعد آمره از سوی یک دولت صورت گرفته است با استفاده از ابزارهای قانونی اقدام به مشارکت کنند» (بند اول). براساس این ماده، هیچ دولتی نمی‌تواند وضعیت به‌وجود آمده به‌واسطه نقض جدی قاعده آمره را به رسمیت بشناسد (بند دوم). این دو بند در حقوق بین‌الملل به‌عنوان «تعهد به عدم به رسمیت شناختن وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره» شمرده می‌شود. از منظر این طرح، نقض یک قاعده آمره زمانی جدی محسوب می‌شود که یک دولت در قبال تعهداتش به قواعد امری، به‌صورت نظام‌مند و شدید^۱ تقصیر خود را به‌نمایش بگذارد (بند سوم). مبتنی بر بند سوم از دیدگاه‌های کمیسیون، حقوق بین‌الملل، نقضی را جدی ارزیابی می‌کند که فاحش، مکرر، وسیع، شدید و نظام‌مند باشد (Liwanga, 2015: 74-80). تکرار، دامنه اثر، شدت عمل و مهم‌تر از همه به‌مخاطره افتادن نفع جامعه بین‌المللی، در کل منجر می‌شود که نقض فاحش از نقض ساده (موضعی، یکباره، استثنایی و سطحی) بازشناخته شود (Gross, 1998: 443). در نقض ساده، دولت مرتکب عمل متخلفانه واجد مسئولیت است، اما به رسمیت شناختن آن با رویارویی شدید نظام حقوقی روبه‌رو نمی‌شود. با توجه به ماهیت قواعد آمره، عموماً نقض آنها نقضی جدی تلقی می‌گردد.

از منظر مبانی فلسفی، قاعده تعهد به عدم شناسایی، آمیخته‌ای از ترکیب هنجارین و عملی است. از نظر هنجاری، ضرورت حفظ انسجام و مشروعیت نظام حقوق بین‌الملل و منع اعطای مشروعیت به پیامدهای ناشی از اقدامات غیرقانونی و از نظر عملی، تمهید پیشگیرانه و تنبیه‌آمیز وادارکننده دولت ناقض به توقف عمل و عدم کسب حمایت از دیگران در راستای استمرار عمل متخلفانه خود می‌باشد. هر دو در کل به دنبال تأمین منافع جامعه بین‌المللی هستند؛ موضوعی که در نظریه مشورتی پیامدهای ساخت دیوار حائل منعکس گردید. تعهد به عدم شناسایی از قاعده‌ای بنیادین در حقوق بین‌الملل نشئت می‌گیرد. قاعده *ex injuria jus non oritur* به معنای «حق از ظلم پدید نمی‌آید»، یکی از اصول بنیادین حقوق بین‌الملل است که ریشه در عدالت طبیعی و منطق نظم حقوقی دارد (Lenzerini, 2024: 58). بر اساس این اصل، هیچ وضعیت یا حقی که از طریق نقض آشکار قواعد آمره یا ارتکاب عمل غیرقانونی به‌دست آمده باشد، نمی‌تواند مشروعیت حقوقی پیدا کند (Rossi, 2015: 154-158). به بیان دیگر، جامعه بین‌المللی نباید نتایج حاصل از تجاوز، اشغال غیرقانونی، یا نقض فاحش حقوق بشر را به رسمیت بشناسد. این اصل در آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، از جمله در قضیه نامیبیا (۱۹۷۱) و نظر مشورتی دیوار حائل (۲۰۰۴) تأکید شده است. قاعده یادشده مبنای نظری تعهد به عدم شناسایی و منع اعانت به وضعیت‌های ناشی از نقض جدی قواعد آمره بوده، هدف آن جلوگیری از مشروعیت‌بخشی به نتایج ظلم و حفظ انسجام نظم عمومی بین‌المللی است.

1. A gross or systematic failure

براساس طرح مسئولیت بین‌المللی دولت‌های کمیسیون حقوق بین‌الملل، قواعد آمره قواعدی است که توافق خلاف آنها میسر نیست. اگر معاهده‌ای برخلاف قاعده آمره مستقر منعقد شود، این معاهده از ابتدا باطل است و اگر بعد از انعقاد معاهده‌ای، قاعده آمره مغایر با مفاد آن به وجود آید، حیات معاهده از زمان ایجاد قاعده آمره پایان می‌پذیرد^۱ و تمامی قواعد موجود در منظومه حقوق بین‌الملل بر مدار تطبیق با قواعد آمره به حیات خود ادامه می‌دهند.

از باب ادغام واقعیت و هنجارهای حقوقی و ادغام یافته‌های روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل، هرگونه نقض قاعده آمره، موجب تعهد به عدم شناسایی نیست؛ با این بیان که نقض قاعده آمره به صورت جدی یا غیرجدی، مسئولیت بین‌المللی مرتکبان را به همراه می‌آورد، اما تعهد به عدم شناسایی منوط به نقض جدی است. نقض جدی در عموم ادبیات حقوقی، نقض نظام‌مند و در سطح وسیع و به صورت مکرر می‌باشد (Aust, 2021: 3).

۲.۳. جایگاه تعهد به عدم شناسایی در اسناد بین‌المللی و رویه قضایی

اعلامیه مونه‌ویدئو در خصوص حقوق و تکالیف دولت‌ها در ماده ۱۱ دولت‌ها را مکلف می‌داند که الحاق سرزمین‌های ناشی از اشغالگری را به رسمیت نشناسند. به بیان روشن‌تر، از آنجا که اشغالگری برخلاف قواعد آمره حقوق بین‌الملل است، در نتیجه نمی‌تواند برای یک دولت نتیجه مشروعی همانند الحاق به سرزمین اشغالگر را به همراه بیاورد. همین مفهوم در بند ۵ (۳) قطعنامه ۳۳۱۴ نیز منعکس شده است؛^۲ آنجا که تجاوز را نامشروع و فاقد اثری همانند ایجاد حاکمیت و مالکیت می‌داند. قطعنامه ۳۳۱۴ مصوب ۱۹۷۴ مجمع عمومی، هرچند در زمان تصویب به عنوان یکی از اسناد غیرالزام‌آور حقوقی به شمار می‌آمد، اما به تدریج در دیگر اسناد میان‌دولتی نیز انعکاس یافت^۳ و سرانجام در عین مفاد آن در ماده ۸ مکرر معاهده مؤسس دیوان بین‌الملل کیفری، این سند را در زمره اسناد مورد قبول جهانی قرار داد.

این منطق در نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری معروف به «دیوار حائل» منعکس شده است؛ آنجا که دیوان پذیرش دیوار حائل را ناقض تعهد به عدم به رسمیت شناختن نقض قواعد آمره دانست. دیوان، دیوار حائل را ناقض حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین و ماده یک مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو

1. See: Vienna Convention on the Law of Treaties (VCLT), 23 May 1969 (1155 UNTS 331), Art. 53

2. See: General Assembly Resolution 3314 (XXIX), 14 December 1974, Annex

3. See: The 1970 Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Co-operation among States in Accordance with the Charter of the United Nations (Friendly Relations Declaration); The 1970 Declaration on the Strengthening of International Security: The 1974 Definition of Aggression; The 1975 Helsinki Final Act of the Conference of Security and Co-operation in Europe, and The 1987 Declaration on the Enhancement of the Effectiveness of the Principle of Refraining from the Threat or Use of Force in International Relations

۱۹۴۹ ارزیابی و تصریح کرد: «با توجه به ماهیت و اهمیت حقوق و تعهدات مربوطه، دیوان معتقد است که همه کشورهای موظفاند وضعیت غیرقانونی ناشی از ساخت دیوار در سرزمین اشغالی فلسطین، از جمله در داخل و اطراف بیت المقدس شرقی را به رسمیت نشناسند. آنها همچنین موظفاند در حفظ وضعیت ایجادشده از سوی چنین ساخت و سازی، کمک یا مساعدتی ارائه ندهند» (ICJ, 2004: 155-159). به بیان روشن تر، دیوان، کمک و مساعدت کردن در این وضعیت را ناقض تعهد یادشده تلقی کرده است.

با توجه به عدم انعکاس این تعهد در معاهدات، استناد به این تعهد در نظر مشورتی دیوان گواه این بود که این، یک قاعده حقوق بین الملل عرفی است (ICJ, 2004: 87) و برای همه دولت ها لازم الاتباع است (Talmon, 2006: 102). دیوان پیش تر و در نظر مشورتی اشغال نامیبیا از سوی افریقای جنوبی دولت ها را به عدم به رسمیت شناختن اشغالگری متعهد دانسته بود، در حالی که در هیچ معاهده ای درج نشده بود (ICJ, 1970: 16). رویه قضایی داخلی و بین المللی نیز مبتنی بر همین تعهد، آرای را صادر کرده است (Momtaz et al., 2018: 140-141). از آنجا که قاعده آمره منوط به درج در معاهدات نیست، در نتیجه تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض قاعده آمره وابسته به وجود تعهدات قراردادی (معاهداتی) نخواهد بود (Aust, 2021: 227-256). به بیان روشن تر، اگر تعهدی منطبق با قواعد آمره در معاهده ای درج شود، حتی دولت های غیرعضو نیز متعهد به عدم نقض آن هستند، هرچند که عضو آن معاهده نباشند. این موضوع در خصوص تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره نیز جاری است و عضویت یا عدم عضویت یک دولت در این تعهد تأثیری نخواهد داشت.

۳.۳. احکام و آثار تعهد به عدم شناسایی وضعیت غیرقانونی ناشی از نقض جدی قاعده آمره

در این قسمت به بیان مهم ترین احکام و آثار تعهد به عدم شناسایی همانند امکان صلاحیت همگانی استناد به موضوع نقض جدی برای همه دولت ها و نیز مختصات ماهیتی این قاعده از حیث تعهد به تعقیب جنایتکاران بین المللی اشاره خواهد شد.

۳.۳.۱. صلاحیت همگانی برای استناد علیه و له همه دولت ها

از آنجا که قواعد آمره در کل، منافع جامعه جهانی را شامل می شود و فراتر از منافع طرفینی قراردادی است، تعهد به عدم شناسایی این وضعیت ناشی از نقض جدی آن، با منافع تمامی دولت ها مرتبط است؛ در نتیجه، تمامی دولت ها، فارغ از وجود تعهدات قراردادی (معاهداتی)، وادار به انجام این تعهد می شوند (Murphy, 2020: 70). از این رو، مطالبه برای رعایت این تعهد نیز برای تمامی دولت ها وجود دارد و دولت متضرر از عدم رعایت این تعهد، لزوماً دولتی نیست که اتباعش از نقض جدی قاعده آمره

آسیب‌دیده باشد؛ بلکه هر دولتی امکان توسل به قواعد حقوق مسئولیت بین‌المللی مبتنی بر نقض تعهد یادشده را خواهند داشت (Scobbie, 2002: 1211).

تعهد به عدم شناسایی، نتیجه تعامل میان تعهدات عام‌الشمول و قواعد آمره است (Ajevski, 2008: 23). منطق حاکم بر این تعهد آن است که تمامی دولت‌ها در قبال نقض جدی قواعد آمره باید به مقابله با تثبیت وضعیت ناشی از نقض قاعده آمره بپردازند. تعهدات عام‌الشمول در ادبیات حقوقی بین‌المللی، تعهداتی است که علیه و له تمامی دولت‌ها قابلیت استناد دارند و هیچ دولتی نمی‌تواند به دلیل فقدان تعهد قراردادی از آن شانه خالی کند (Tanaka, 2021: 30).

۳.۳. گستره و توسعه کیفی تعهد به عدم شناسایی

تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره در طول زمان توسعه کیفی مفهومی پیدا کرده و این موضوع حتی در میان پیش‌نویس‌های طرح‌های مختلف کمیسیون حقوق بین‌الملل از سال ۲۰۰۱ به وضوح مشهود است (Escudero Espinosa, 2022: 97). از ویژگی‌های قاعده آمره، عدم انقطاع موقت یا تعلیق‌پذیری آن است (Wyler, 2002: 1156). به بیان روشن، امکان استناد به عدم اجرای موقت این قواعد در نظام حقوق بین‌الملل وجود ندارد تا اینکه نقض جدی را در طی این دوران تعلیق نمود.

در حقیقت، مشارکت، مباشرت و معاونت، به رسمیت شناختن وضعیت ناشی از نقض قاعده آمره به شمار می‌آید، اما طرح مسئولیت بین‌المللی مصوب ۲۰۰۱ با استفاده از عنوان عام «به رسمیت شناختن»، صرف به رسمیت‌شناسی را در شمار تخلف بین‌المللی قرار می‌دهد (Talmon, 2006: 103)؛ همانند به رسمیت شناختن دولت ناشی از آپارتاید و تبعیض نژادی. دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر مشورتی «پیامدهای حقوقی ناشی از سیاست‌ها و رویه‌های اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین، از جمله بیت‌المقدس شرقی»، دولت‌ها را نسبت به وضعیت اشغالگری رژیم صهیونیستی در سرزمین‌های فلسطینیان (مبتنی بر تقسیم‌بندی ۱۹۴۷)، به عدم شناسایی این وضعیت و مساعدت نداشتن در آن مکلف دانست (ICJ, 2024). البته این مفهوم از دیرزمان در دیگر اسناد بین‌المللی به‌ویژه گزارش‌های رسمی حقوق بشری نیز منعکس شده است (Dugard, 2004: 19)، زیرا اشغالگری مغایر قواعد امری حقوق بین‌الملل، همانند حق تعیین سرنوشت، منع توسل به زور و حق حاکمیت ملی است.

مثال دیگر آنکه تأسیس و جانشینی یک دولت باید از طریق اسباب و سازوکارهای حقوقی پذیرفته‌شده صورت پذیرد (Landi, 2019: 50). حال اگر ایجاد یک دولت جدید، انتقال یک سرزمین به دولت موجود و نظایر آن حتی مستند به ادله موجه اما از سازوکارهای غیرپذیرفته‌شده در حقوق بین‌الملل صورت گرفته باشد، صرف به رسمیت شناختن دولت جدید یا اقدام یادشده از سوی دیگر دولت‌ها، نقض

تعهد عدم به رسمیت شناختن وضعیت ناشی از نقض جدی قواعد آمره به شمار می‌آید. این موضوع در به رسمیت شناختن کوزوو از سوی دولت‌های غربی و تحولات مربوط به الحاق کریمه به روسیه مبتنی بر تعهد به عدم شناسایی، چالش‌هایی حقوقی به وجود آورد (Escudero Espinosa, 2022: 106). از منظر دیوان، به رسمیت نشناختن صرفاً از بیان رسمی و مساعدت و مشارکت استنباط نمی‌شود؛ بلکه شامل هرگونه اقدام غیررسمی که دال بر به رسمیت شناختن باشد نیز می‌شود (ICJ, 1970: 55). این اقدام غیررسمی می‌تواند از جانب یک دولت یا سازمان بین‌المللی صورت پذیرد و مسئولیت را برای هر دو موجودیت یادشده به همراه آورد. سکوت شورای امنیت در قبال اقدام غیرقانونی و ناقض جدی قواعد آمره را می‌توان در زمره این اقدام رسمی برشمرد. البته تعهد بر به رسمیت نشناختن، هرگونه تعامل میان یک دولت یا سازمان بین‌المللی را با دولت متخلف ممنوع نمی‌شناسد، بلکه تعاملاتی را که به رسمیت شناختن عمل نامشروع را نتیجه می‌دهد تخلف محسوب می‌کند (Talmon, 2004: 114). تعهد به عدم شناسایی با هدف وادار ساختن دولت نقض‌کننده قاعده آمره به توقف و جبران تخلف آن صورت می‌پذیرد. در نتیجه با توقف عمل تخلف‌آمیز عملاً تعهد به عدم شناسایی نیز منتفی می‌شود. تعهد به عدم شناسایی به عنوان یک تعهد عرفی منعکس شده در طرح مسئولیت بین‌المللی مصوب ۲۰۰۱، توأمان به عنوان تعهدی پیشگیرانه و تنبیهی برای دولت نقض‌کننده و هر دولتی که به هر شیوه‌ای قصد یاری‌رساندن به آن را دارد، به شمار می‌آید (Tams, 2002: 1165).

۳.۳.۳. نقض جدی قاعده آمره به عنوان یک جنایت بین‌المللی و ارتباط آن با این تعهد

نقض جدی قاعده آمره از سوی مباشر و ناقض آن، یک جنایت بین‌المللی به شمار می‌آید. برای مثال، اقدام به برده‌داری، نسل‌زدایی، شکنجه، تبعیض نژادی و اشغالگری از سوی یک دولت، آن دولت را با حصول شرایط، به ارتکاب یکی از چهار دسته جنایت بین‌المللی متهم می‌کند (Wong, 2021: 962). از این رو، تعهد به عدم به رسمیت شناختن وضعیت ناشی از نقض جدی قاعده آمره، تعهدی است که در قبال ناقض و مباشر اصلی به وجود می‌آید و این تعهد فارغ از مسئولیت مباشر و متهم، نقض جدی قاعده آمره تلقی می‌شود (Wyler, 2002: 1148).

حال این سؤال پیش می‌آید که آیا طرح مسئولیت بین‌المللی مصوب ۲۰۰۱ به دنبال جرم‌زدایی از مساعدت به جنایات بین‌المللی است؟ از نظر برخی صاحب‌نظران این طرح به این سمت حرکت کرده است (Wyler, 2002: 148)، اما با تأملی بیشتر می‌توان درک کرد تعبیر «نقض جدی» نسبت به «جنایت بین‌المللی» عام‌تر است و این به آن معناست که نقض جدی شامل مصادیقی فراتر از جنایات بین‌المللی می‌شود.

با توجه به اینکه این طرح در مقام بیان مسئولیت بین‌المللی است و از مباحث مسئولیت کیفری به صورت تخصصی خارج شده، حقیقت آن است که مساعدت در قالب مباشرت و معاونت در ارتکاب این جنایات نیز موجد عنوان جنایی بین‌المللی بوده و آنچه که تعهد به عدم بهرسمیت شناختن وضعیت ناشی از نقض جدی قواعد آمره در پی آن است، خارج از مباشرت و معاونت در ارتکاب نقض جدی قاعده آمره به حساب می‌آید. به بیان روشن‌تر، این تعهد نسبت به دولت‌هایی است که در ارتکاب نقض جدی به هیچ نحوی مشارکت، مباشرت یا معاونت ندارند، بلکه با اقدامات رسمی یا غیررسمی خود وضعیت ناشی از این نقض را بهرسمیت می‌شناسند و مبتنی بر آن، مشارکت یا مساعدتی را با دولت ناقض به سرانجام می‌رسانند و به مسئولیت مشدد^۱ آنها خواهد انجامید (Wyler, 2002: 1150)؛ برای مثال، دولتی که با دولت اشغالگر بر سر استخراج منابع طبیعی اراضی اشغالی قراردادی را منعقد کند، درحقیقت در عمل اشغال مشارکت نداشته است اما قرارداد آن، بهرسمیت شناختن و مشارکت در نتیجه عمل غیرمشروع تلقی می‌شود.

تعهد به عدم شناسایی، تعهدی است منفی که روی دیگری نیز دارد. به بیان روشن‌تر، این تعهد در پی آن است که دولت‌ها به نفع نقض جدی قواعد آمره اقدامی نکنند (Ajevski, 2008: 21). دنباله این تعهد، تحت عنوان تعهد به تعقیب جنایتکارانی که قواعد آمره را به صورت جدی نقض کرده‌اند، در حقوق بین‌الملل کیفری قرار می‌گیرد (Tams, 2002: 1174). از این رو، برخی بر این باورند که تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض جدی قواعد آمره، موجد تعهد دولت‌ها به قانون‌گذاری در خصوص ایجاد صلاحیت جهانی برای محاکم داخلی است (Ajevski, 2008: 29).

۴. ارزیابی تطبیقی قاعده فقهی عرق و قاعده حقوقی تعهد به عدم شناسایی

قاعده فقهی «عرق ظالم» در فقه اسلامی، مبنایی اخلاقی و فقهی برای عدم بهره‌مندی از منافع حاصل از ظلم و تعدی است. این قاعده بر این اصل استوار است که هرگونه مال، منفعت یا وضعیت حقوقی که از طریق ظلم و ستم به دست آمده باشد، مشروعیت ندارد و تصرف یا انتفاع از آن حرام است. از سوی دیگر، در نظام حقوق بین‌الملل معاصر، قاعده «تعهد به عدم شناسایی» نیز دولت‌ها را از شناسایی یا مشروعیت بخشیدن به وضعیت‌هایی که در نتیجه نقض جدی قواعد آمره (مانند تجاوز، اشغال غیرقانونی یا نسل‌کشی) ایجاد شده‌اند، منع می‌کند. هر دو قاعده، از دو منظومه معرفتی متفاوت، یک بنیان مشترک را بازتاب می‌دهند: نفی مشروعیت حاصل از عمل غیرقانونی.

از حیث مبانی، قاعده عرق ظالم در بستر اخلاقی-فقهی اسلام بر پایه اصل «عدم تملک مال به باطل» (لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا عَنْ طَيْبِ نَفْسٍ) و منع «اعانت بر اثم و عدوان» استوار است. در این

1. Aggravated

قاعده، ظلم نه فقط فعل حرام، بلکه منشأ فساد در روابط اقتصادی و اجتماعی تلقی می‌شود. در مقابل، قاعده تعهد به عدم شناسایی بر مبنای اصول بنیادین حقوق بین‌الملل - به‌ویژه اصل *ex injuria jus non oritur* (حق از ظلم پدید نمی‌آید) - استوار است. هر دو قاعده، از دو مسیر متفاوت، نتیجه‌ای یکسان را دنبال می‌کنند: نفی هرگونه اثر حقوقی یا منفعت مشروع از عمل غیرقانونی.

از حیث هدف، هر دو قاعده هدفی بازدارنده دارند. در فقه اسلامی، تحریم «عرق ظالم» مانع از آن است که ظلم سودآور شود یا افراد به بهره‌برداری از نتایج ظلم تشویق گردند. در حقوق بین‌الملل نیز تعهد به عدم شناسایی ابزاری است برای جلوگیری از آنکه تجاوز یا نقض جدی حقوق بنیادین بشر، به کسب مشروعیت یا تثبیت وضعیت غیرقانونی منجر شود. بنابراین، در هر دو نظام، هدف اصلی، قطع پیوند میان «عمل غیرقانونی» و «نتیجه سودمند» آن است.

از حیث موضوع و مخاطب، تفاوتی اساسی میان دو قاعده وجود دارد. قاعده فقهی عرق ظالم متوجه افراد است و در سطح تکلیف شخصی، رفتار اقتصادی و اجتماعی انسان را تنظیم می‌کند. در مقابل، قاعده تعهد به عدم شناسایی متوجه دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی است و جنبه جمعی و نهادی دارد. با این حال، در هر دو، مسئولیت اخلاقی و حقوقی در برابر جامعه لحاظ شده است؛ یعنی عمل فرد یا دولت در صورتی مشروع است که موجب تقویت ظلم یا استمرار وضعیت غیرعادلانه نگردد.

۵. نتیجه‌گیری

بر پایه آنچه در متن نوشتار طرح شده است و در مقام بررسی فرضیه و ارائه پاسخ نهایی در خصوص نسبت میان قاعده عرق ظالم در فقه امامیه و تعهد به عدم شناسایی وضعیت غیرقانونی ناشی از نقض جدی قاعده آمره، می‌توان چنین گفت که این نسبت حاکی از برخی شباهت‌ها و پاره‌ای تفاوت‌ها است. در حوزه اشتراکات می‌توان هر دو نهاد را بازتابی از واکنش پیشگیرانه و در عین حال تنبیهی نظم فقهی و حقوقی به نقض «حِمی» یعنی قرقگاهی از هنجارهای اساسی و بنیادین تلقی کرد که با شکستن این حریم و تعرض به «عدالت» و «حق» در قاعده عرق ظلم و قاعده آمره در تعهدات بین‌المللی، این وضعیت و حقوق ناشی از آن، موضوع شناسایی و اعتبار قرار نخواهد گرفت. اما در حوزه افتراقات میان این دو نهاد و نیز نسبت به آثار متعدد این دو نهاد می‌توان پیوندهای موفقی برقرار نمود؛ از جمله اینکه به دلیل ارتباط قواعد آمره با منافع جامعه جهانی در کل، تعهد به عدم شناسایی وضعیت ناشی از نقض قاعده آمره منوط به وجود تعهدات قراردادی (معاهداتی) نبوده، حتی دولت‌های غیرعضو نیز موظف به عدم نقض تعهد به عدم شناسایی هستند و هر دولتی امکان توسل به قواعد حقوق مسئولیت بین‌المللی مبتنی بر نقض تعهد یادشده را خواهد داشت. همین رویکرد عدم جریان «اصل نسبیت» نسبت به آثار تعهد، در خصوص قاعده عرق ظالم نیز جاری است و ثالث نیز متعهد به آن دانسته می‌شود. همانند قاعده

«یعامل المكلف بنقیض مقصوده» در حقوق، کسی نمی‌تواند به شرارت و عمل خلاف قانون خود در راستای دفاع و ادعا، استناد نماید.

اما نسبت به تفاوت‌ها می‌توان شأن قاعده نقض شده در حقوق بین‌الملل و فقه را متفاوت دانست؛ به تعبیری، قاعده آمره، به مجموعه‌ای از قواعد حقوقی اطلاق می‌شود که مورد پذیرش تمام جامعه بین‌المللی باشد. اما در خصوص ظلم، شناسایی با فتوای فقیه و در مقام تطبیق، عرف، عقل، عقلا یا اجماع و دکرین، می‌تواند مصادیق را در جامعه و در مناسبات و روابط اجتماعی معرفی کند. همچنین، عرق ناشی از ظلم، هرگونه حقی ناشی از تجاوز و تعدی به حقوق، قانون، سنت جاریه، اوامر مولوی و ارشادی شارع مقدس را شامل می‌شود. از دیگر سو، فقه هرگونه مصداق تحقق ظلم را سبب هدر رفتن عرق و حقوق ناشی از آن می‌داند و این درحالی است که در تعهد به عدم شناسایی باید نقض یک قاعده آمره، جدی، یعنی به صورت نظام‌مند و شدید (در سطح وسیع و به صورت مکرر) احراز شود. بنابراین، برخلاف تعهد به عدم شناسایی، در عرق ظالم، قید جدیت، وسعت و تکرار درج نشده، شناسایی عرق ظالم در هر قالبی، از جمله «مشارکت، معاونت و مباشرت» مشروعیت نخواهد داشت.

تطبیق میان قاعده فقهی «عرق ظالم» و قاعده حقوقی «تعهد به عدم شناسایی» نشان می‌دهد که هر دو بر اصل مشترک «نفی مشروعیت نتایج حاصل از ظلم و نقض جدی قواعد آمره» استوارند. این همسویی می‌تواند مبنایی برای طراحی سیاست‌ها و قوانین ملی و بین‌المللی باشد که هدفشان پیشگیری از مشروعیت‌بخشی به وضعیت‌های ظالمانه و غیرقانونی است. دولت‌های اسلامی می‌توانند با الهام از قاعده فقهی عرق ظالم، اصول اخلاقی پرهیز از همکاری با مظاهر ظلم را در نظام حقوقی خود نهادینه کنند. پیوند میان فقه اسلامی و سیاست‌گذاری عمومی ایده «تحریم مشروع» را می‌تواند ابتدا در سطح دولت‌های مسلمان مطرح سازد. تحریم مشروع با جهت‌گیری مقابله با فرمالیسم حقوقی، بر مشروعیت یک تحریم برای پایان دادن به وضعیت ظالمانه تأکید می‌کند و برخلاف تحریم‌های قانونی، ابزار موجهه تحریم را در مشروعیت هدف و به پایان رساندن وضعیت خلاف حق و قواعد آمره دنبال می‌کند و نه انطباق با سازوکارهای قانونی. در سطح بین‌المللی، دولت‌ها می‌توانند بر پایه قاعده تعهد به عدم شناسایی، در سیاست خارجی خود، از شناسایی وضعیت‌های ناشی از تجاوز، اشغال یا تبعیض نژادی خودداری کنند و در قالب ائتلاف‌های منطقه‌ای یا سازمان همکاری اسلامی، دستورالعمل‌های مشترکی برای اجرای این تعهد تدوین نمایند. همچنین حمایت فعال از نهادهای بین‌المللی در پیگیری مسئولیت دولت‌های ناقض می‌تواند تحقق عملی این قاعده را تضمین کند. در حوزه علمی و پژوهشی نیز پیشنهاد می‌شود مطالعات میان‌رشته‌ای بیشتری درباره ارتباط میان فقه اسلامی و قواعد آمره حقوق بین‌الملل صورت گیرد؛ به‌ویژه در زمینه‌های تجارت اخلاقی، تحریم‌های نامشروع و دیپلماسی عدالت‌محور. چنین پژوهش‌هایی می‌تواند بنیان نظری الگوی بومی عدالت در حقوق بین‌الملل را تقویت کرده، تعامل سازنده میان فقه اسلامی و حقوق جهانی را تعمیق بخشد.

References

1. A Group of Researchers (2002). *Mawṣūʿat al-Fiqh al-Islāmī Ṭabʿan li-Madhab Ahl al-Bayt* (Encyclopedia of Islamic Jurisprudence according to the School of the Ahl al-Bayt). First edition. Qom: Mu'assasat Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī (In Arabic).
2. Ajevski, M. (2008). Serious Breaches, the Draft Articles on State Responsibility and Universal Jurisdiction. *Eur. J. Legal Stud.*, 2 (1), pp. 12-48. <https://hdl.handle.net/1814/10138>
3. Allain, J. (2021). *Jus Cogens and the International Community "of States" as a Whole*. In *Peremptory Norms of General International Law (Jus Cogens)* (pp. 68-91). Netherlands: Brill Nijhoff.
4. Amili, M. J. (1998). *Miftah al-Karama*. First edition. Qom: Jamia al-Mudarrasin (In Arabic).
5. Ansari, M. (1990). *Al-Makasib*. 1st edition. Qom: Dar al-Muqaddas (In Arabic).
6. Ansari, M. (1993). *Rasa'il al-Fiqhiyah*. 1st edition. Qom: Majma' al-Fikr al-Islami (In Arabic).
7. Asghari, S. M. (2009). *Justice as a principle*. 1st edition. Tehran: Etelaat Publication (In Arabic).
8. Askari, H. (1979). *Al-Furuq fi al-Lughah*, First edition. Beirut: Dar al-Afaq al-Jadeedah (In Arabic).
9. Aust, H. P. (2021). *Legal Consequences of Serious Breaches of Peremptory Norms in the Law of State Responsibility: Observations in the Light of the Recent Work of the International Law Commission*. In *Peremptory Norms of General International Law (Jus Cogens)* (pp. 227-256). Netherlands: Brill Nijhoff.
10. Escudero Espinosa, J. F. (2022). The Principle of Non-Recognition of States Arising from Serious Breaches of Peremptory Norms of International Law. *Chinese Journal of International Law*, 21(1), 79-114. DOI:10.1093/chinesejil/jmac006
11. Fakhr al-Muhaqqeeqin, M. (1967). *Idhah al-Fawa'id*. First edition. Qom: Ismailiyan (In Arabic).
12. Farahidi, Kh. (1988). *Al-Ayn*. Second edition. Qom: Hijrat (In Arabic).
13. Gross, O. (1998). Once More unto the breach: the systemic failure of applying the european convention on human rights to entrenched emergencies. *Yale J. Int'l L.*, 23, 437-501.
14. Hāshemī, M. (1962). *Farhang-e Fiqh Muṭābiq-e Madhab Ahl al-Bayt* (The Dictionary of Jurisprudence according to the School of the Ahl al-Bayt). First edition. Qom: Mu'assasat Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī (In Arabic).
15. Hilli, H. (1992). *Qavaid Al-Ahkam*. First edition. Qom: Islamic Publication (In Arabic).
16. Hilli, H. (1993). *Tazkirah al-Fuqhāha*. 1st edition. Qom: Al-Bayt Foundation (In Arabic).
17. Hurr Amili, M. (1989). *Wasa'il al-Shi'ah*, 1st edition. Qom: Al-Bayt Foundation (In Arabic).
18. Ḥusaynī, M. (1979). *Ināyat al-Uṣūl* (The Care of Principles). Fourth edition. Qom: Fīrūz Ābādī (In Arabic).
19. Hussaini Shahrudi, M. (2000). *Nataij al-Ifkar*. 1st edition. Qom: Al Al-Murtada (In Arabic).

20. Ibn Athir, M.(1988). *Al-Nihayyah fi Gharib al-Hadith wa al-Athar*. 4th edition. Qom: Ismaili Press Institute (In Arabic).
21. Ibn Faris, A. (1983). *Mu'jam al-Maq'ayyis al-Lughah*. 1st edition. Qom: Maktaba al-Illam al-Islami (In Arabic).
22. Ibn Ghazairi, A. (1985). *Al-Rijal*. 1st edition. Qom: Dar al-Hadith Scientific and Cultural Institute (In Arabic).
23. Ibn Idris, M. (2008). *Musoo'ah*. 1st edition. Qom: Khurasan (In Arabic).
24. Ibn Manzur, M.(1993). *Lisan al-Arab*. 3rd edition. Beirut: Dar Sader (In Arabic).
25. ICJ (1970), Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 276
26. ICJ (2004), Wall in the Occupied Palestinian Territory Advisory Opinion
27. ICJ (2024), Legal Consequences arising from the Policies and Practices of Israel in the Occupied Palestinian Territory, including East Jerusalem, Advisory Opinion of 19 July 2024
28. ILC (2001), Report of the International Law Commission, 53rd Session, GAOR, 56th Session, Supp. No. 10 (A/56/10), 2001, pp. 283-284
29. ILC (2022), Draft conclusions on identification and legal consequences of peremptory norms of general international law (jus cogens) 2022, s seventy-third session(A/77/10, para. 43), Yearbook of the International Law Commission, 2022, vol. II, Part Two
30. Johari, I.(1989). *Al-Sahih Taj al-Lughah and Al-Sahih al-Arabiyyah*. 1st edition. Beirut: Dar al-Ilm lil-Mala'in (In Arabic).
31. Karaki, A. (١٩٩٣). *Jāmi' al-Maqāsid* (The Comprehensive of Intents). Second edition. Qom: Āl al-Bayt. (In Arabic).
32. Kashif al-Ghita', H. (2001). *Anwar al-Fiqaha*. First edition. Najaf: Kashif al-Ghita' al-Amma' Foundation (In Arabic).
33. Khoei, S. A. (1992). *Mu'jam Rijal al-Hadith*. Fifth edition (In Arabic).
34. Khoei, S. A. (1997). *Musoo'ah*. First edition. Qom: Ihya'a Athar Imam Khoei (In Arabic).
35. Khorasani, M. K. (1988). *Kifayah al-Asul*. First edition. Qom: Al-Bayt Foundation (In Arabic).
36. Landi, Giulia (2019). Secession and referendum: a new dimension of international law on territorial changes?. Italy: Firenze University Press.
37. Lenzerini, F. (2024). Military Occupation, Sovereignty, and the ex injuria jus non oritur Principle: complying with the Supreme Imperative of Suppressing 'Acts of Aggression or Other Breaches of the Peace' à la carte?. *International Review of Contemporary Law*, 6(2), 58-67.
38. Liwanga, R. C. (2015). The meaning of gross violation of human rights: a focus on international tribunals' decisions over the DRC Conflicts. *Denv. J. Int'l l. & Pol'y*, 44 (1), 67-81.
39. Makarem, N. (1991). *Al-Qawā'id al-Fiqhiyyah*. Third edition. Qom: Madrasah al-Imam Ali ibn Abi Talib (In Arabic).
40. Mazaheri, H. (1998). *Durus Al-Usul*. First edition. Iran (In Arabic).
41. Moghaddis Ardebili, A. (1982). *Majma' al-Faydah wa al-Burhan*. First edition. Qom: Jamia al-Mudrassin (In Arabic).

42. Momtaz D, Alizadeh M, Zarneshan S. (2018). The Obligation to not Render Aid or Assistance so as to Maintain a Situation Created by the Breach of a Peremptory Norm of General International Law. *CLR*, 22 (1), 135-154 ([In Persian](#)).
43. Murawwij, H. (1991). *Iṣṭilāḥāt Fiqhī* (Jurisprudential Terms). First edition. Qom: Bakhshāyesh.
44. Murphy, S. D. (2020). Peremptory norms of general international law (jus cogens) and other topics: the Seventy-First Session of the International Law Commission. *American Journal of International Law*, 114(1), 68-86. DOI:10.1017/ajil.2019.74
45. Na'ini, M. H. (2000). *Al-Rasail al-Fiqhiyah*. First edition. Qom: Imam Reza Islamic Education Institute ([In Arabic](#)).
46. Na'ini, M.H. (1989). *Ajvad al-Taqrīrat*. First edition. Qom: Mustafavi Bookstore ([In Arabic](#)).
47. Najafī, M. H. (1983). *Jawāhir al-Kalām* (The Jewels of Discourse) (*al-Qadīmah* edition). Seventh edition. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth ([In Arabic](#)).
48. Najashi, A. (1986). *Rijal al-Najāshi*. Sixth edition. Qom: Jamia al-Mudarrassin ([In Arabic](#)).
49. Pour-Hessari, H. (2024). *The basics and application of the rule of the Erq Zalim with emphasis on new examples*. Supervisor: Nasrin Fattahi. Qom: Masoumiyyah Seminary ([In Persian](#)).
50. Raghīb Isfahani, H (1991). *Mufradat Afḥaz al-Quran*. First edition. Beirut: Dar al-Qalam ([In Arabic](#)).
51. Report of the Special Rapporteur of the Commission on Human Rights (2004), John Dugard, on the situation of human rights in the Palestinian territories occupied by Israel since 1967, UN Doc. E/CN.4/2005/29, 7 December 2004
52. Rossi, C. R. (2015). Ex Injuria Jus Non Oritur, Ex Factis Jus Oritur, and the Elusive Search for Equilibrium After Ukraine. *Tul. J. Int'l & Comp. L.*, 24 (1), 143-174.
53. Sahib Ibn Ibbad, I. (1993). *Al-Muhit fi al-Laghah*. research by Muhammad Hassan al-Yasin. First edition. Beirut: Alam al-Kutb ([In Arabic](#)).
54. Scobbie, I. (2002). The Invocation of Responsibility for the Breach of 'Obligations under Peremptory norms of General international Law'. *European Journal of International Law*, 13(5), 1201-1220. <https://doi.org/10.1093/EJIL/13.5.1201>
55. Shahid Awal, M. (2019). *Al-Qawwa'id wa al-Fawa'id*. Second edition. Qom: Majma' al-Mu'min al-Islamiyyah ([In Arabic](#)).
56. Shahid Thani, Z.(1992). *Masalik al-Afham*. First edition. Qom: Al-Ma'arif al-Islamiyyah.([In Arabic](#))
57. Shahid Thani, Zayn al-Din, M. (1989). *Al-Rawdha al-Bahiyyah*. First edition. Qom: Maktaba al-Dawri ([In Arabic](#)).
58. Shahrakānī, I. (2008). *Mu'jam al-Muṣṭalahāt al-Fiqhiyyah* (Dictionary of Jurisprudential Terminology). First edition. Qom: Dhawī al-Qurbā ([In Arabic](#)).
59. Sharif al-Radi, M. (2001). *Al-Mujazat al-Nabawiyyah*. First edition. Qom: Dar al-Hadith ([In Arabic](#)).
60. Shubayri, M. (2001). *Kitab Nikah*. First edition. Qom: Ra'i Pardaz Research Institute ([In Arabic](#)).
61. Tabarsi, A.(1989). *Al-Mu'talaf min al-Mu'ktalaf*. First edition. Mashhad: Astana al-Razaviyyah ([In Arabic](#)).

62. Tabasi, N. (1996). *Al-Nafi' and Al-Taghrib fi Mas'adir al-Islami*. First edition. Tehran: Majma' al-Fikr al-Islami (In Arabic).
63. Tabataba'i, Qomi, T. (1992). *Umdah Al-Matalib*. First edition. Qom: Mahallati (In Arabic).
64. Tabataba'i, Qomi, T. (2007). *Mabani Minhaj Al-Salihin*. First edition. Qom: Qalam Al-Sharq (In Arabic).
65. Tabataba'i, A. (1997). *Riyadh al-Mas'eel*. First edition. Qom: Aal al-Bayt (In Arabic).
66. Tabataba'i, M. H. (1981). *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran*. Second edition. Beirut: Al-A'jami Press Foundation (In Arabic).
67. Talmon, S. (2006). The duty not to 'recognize as lawful' a situation created by the illegal use of force or other serious breaches of a jus cogens obligation: an obligation without real substance. *The fundamental rules of the International Legal Order: jus cogens and obligations erga omnes*, 19 (99), 108-10. DOI:10.1163/ej.9789004149816.i-472.33
68. Tams, C. J. (2002). Do serious breaches give rise to any specific obligations of the responsible state?. *European journal of international law*, 13(5), 1161-1180.
69. Tarhini, M. (2006). *Al-Zubdah al-Fiqhiyah*. 4th edition. Dar al-Fiqh (In Arabic).
70. Tavallai, A. (2013). The basics and application of the jurisprudential rule of the " Erq Zalim ". *Islamic Law Journal*, 37 (10), 99-120 (In Persian).
71. The 1970 Declaration on Principles of International Law Concerning Friendly Relations and Co-operation among States in Accordance with the Charter of the United Nations (Friendly Relations Declaration)
72. The 1970 Declaration on the Strengthening of International Security
73. The 1974 Definition of Aggression (3314 Resolution)
74. The 1975 Helsinki Final Act of the Conference of Security and Co-operation in Europe
75. The 1987 Declaration on the Enhancement of the Effectiveness of the Principle of Refraining from the Threat or Use of Force in International Relations
76. Tusi, M. (1967). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyah*. Third edition. Tehran: Maktaba al-Murtadawiyyah (In Arabic).
77. Tusi, M. (1979). *Al-Nihayah*. Fifth edition. Beirut: Dar al-Kutub al-Arabi (In Arabic).
78. Tusi, M. (1986). *Al-Khalaf*. First edition. Qom: Jamia al-Mudarrasin (In Arabic).
79. Tusi, M. (1986). *Tahdhib al-Ahkam*. Fourth edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah (In Arabic).
80. Tusi, M. (2006). *Al-Rijal*. Third edition. Qom: Jamia al-Mudarrasin (In Arabic).
81. Vazhna, K. (2021). The Obligation Not to Recognize as Lawful the Situation Which Has Arisen as a Result of Violation of the Peremptory Norm of the General International Law (jus cogens) in the Current International Law. *Ukr. J. Int'l L.*, 12 (3), 59-89.
82. Wong, M. S. (2021). Aggression and state responsibility at the International Criminal Court. *International & Comparative Law Quarterly*, 70(4), 961-990. doi:10.1017/S0020589321000373
83. Worster, W. (2013). The Effect of Leaked Information on the Rules of International Law. *American University International Law Review*, 28 (2), 443-488. DOI:10.2139/ssrn.2012490

-
84. Wyler, E. (2002). From 'State Crime' to responsibility for 'serious breaches of obligations under peremptory norms of general international law'. *European Journal of International Law*, 13(5), 1147-1160.
85. Zubaidi, M. (1993). *Taj al-Arus*. First edition. Beirut: Dar al-Fikr (In Arabic).